

جنگ نو و منازعات جوامع چند فرهنگی در حقوق بین‌الملل
ندا کردونی^۱ - دکتر محمد رضا ضیایی بیگدلی^۲ - دکتر امیر نیک پی^۳ - دکتر سید قاسم
زمانی^۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۴/۹ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۲/۲۴

چکیده:

با محور قرار گرفتن انسان در کنار دولت به عنوان بازیگر صحنه بین‌المللی، حقوق بین‌الملل وارد عصر جدیدی شد. پیچیدگی روابط بین‌الدولی نیز در دنیای جهانی شده، باعث شده است که برخی از نظریه پردازان بر این باور قرار بگیرند که تقسیم بندی کلاسیک جنگ‌های داخلی، بین‌المللی و حتی طبقه بندی جدیدی از جنگ‌ها به نام «جنگ‌های بین‌المللی شده»، را ناکارآمد و نارسا بدانند. از سوی دیگر رشد فرقه گرایی در خاورمیانه، گسترش ادعاهای جدایی- طلبانه گروه‌های هویتی قومی در سراسر جهان همراه با ظهور پدیده‌هایی چون داعش، وسیله هویت‌های قومی و ملی را به گونه جدی تر در کانون توجه نظریه پردازان و سیاست گذاران قرار داده است. این مقاله به بررسی یکی از نظریات نو در عرصه منازعات خواهد پرداخت تا بدین وسیله از سویی بر محوریت مسئله هویت در این بحران‌ها توجه شود و از سوی دیگر بر تفاوت منازعات قرن حاضر با جنگ‌های گذشته تأکید شود.

واژگان کلیدی: جنگ نو، هویت، ایدئولوژی، صلح و امنیت، قومیت

^۱ - دانش آموخته دکتری، حقوق بین‌الملل، گروه حقوق عمومی و بین‌الملل، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

kardoony@gmail.com

^۲ - استاد تمام بازنشسته، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران: نویسنده مسئول
reza.zb.ziai@gmail.com

^۳ - استادیار و عضو هیئت علمی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران
anikpey@gmail.com

^۴ - دانشیار و عضو هیئت علمی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران

پیش درآمد

واکاوی رابطه هویت‌های قومی/ملی و خشونت در جامعه انسانی در حوزه‌های مختلف علوم اجتماعی امری مبسوط به سابقه است. «از ابتدای قرن بیستم که به پایان آن نزدیک می‌شویم، مباحث نژادی و قومیتی در بسیاری از متون نمود بارزی پیدا کرده‌اند» (محمدزاده، ۱۳۹۰: ۲۲۶) ظهور دولت-ملت‌ها با متمرکز کردن قدرت، صنعتی شدن، اومانیسیم و... مسیله هویت را با ابعاد جدید و چالش‌هایی نو همراه کرد. این مقاله تلاش دارد تا مروری کوتاه بر یکی از این جنبه‌های هویتی پیچیده انسانی داشته باشد. در قسمت آغازین به طرح این مسأله در قالب «جنگ نو» و مقایسه رویکردهای نظری جدید به مفهوم جنگ و تفاوت این نظریات با تعریف جنگ کلاسیک پرداخته می‌شود و به این پرسش پاسخ داده می‌شود که چرا ما به واژگان و اصطلاحاتی نو برای تعریف و تفسیر دنیای حاضر نیاز داریم. در مبحث دوم نقد و چالش‌های پیش روی اصطلاح "جنگ نو" مورد بررسی قرار می‌گیرد و تلاش می‌شود در قالب نقدها، زوایای دیگری نیز از این مفهوم روشن گردد. در قسمت سوم به این پرسش پرداخته شود که چرا مسأله هویت قومی را به تنهایی نمی‌توان دلیلی بر منازعات دانست و در نهایت در مبحث چهارم «محرومیت نسبی» به عنوان یکی از انگاره‌های اساسی که بایستی در واکاوی ریشه‌های منازعات دنیای معاصر در قیاس با جنگ‌های گذشته، مورد توجه قرار می‌گیرد، معرفی می‌شود.

الف: تعریف جنگ نو

یکی از نظریه پردازانی که معتقد است ما در دنیای امروز با جنگ‌هایی متفاوت از گذشته روبرو هستیم، ماری کالدور^۱ است که از نظریه جنگ‌های نو^۲ دفاع می‌کند. کالدور با بیان این نکته که در قرن بیستم خشونت‌های سازمان یافته، متفاوت از جنگ‌های قرن بیستم است؛ شرح می‌دهد که در محافل علمی و سیاسی، اصطلاحات فراوانی برای این نوع جدید از جنگ-ها وضع شده است. جنگ بین مردم^۳ جنگ‌های نسل سو^۴، جنگ دوگانه^۱، جنگ‌های خصوصی

^۱-Mary kal dor

^۲- New war

^۳-Wars among people

^۴- wars of third kind

شده^۲، جنگ‌های پست مدرن^۳ و جنگ‌های نو یا جدید. از منظر کالدور، اصطلاح جنگ‌های نو مناسبتر است؛ زیرا برخلاف نقدهای بسیاری که بر آن وارد شده است واژه جدید و یا نو می‌تواند هم برای طبقه بندی‌های تحقیقاتی و هم سیاست گذاری مورد استفاده قرار گیرد. از سوی دیگر اصطلاح نو در درون خود، واژه قدیم را نیز مستتر دارد و می‌تواند همه منازعات خشونت آمیز را در قرن حاضر جامعیت ببخشد، این اصطلاح می‌تواند فرای اجزای خاص منازعات معاصر مانند سیاست هویتی و یا چپاولگری اقتصادی قرار گیرد و یک چارچوب ادغامی برای تحلیل ارائه دهد. (Kaldor, 2013: 16) کالدور معتقد است پافشاری بر نگاهی چون گذشته به منازعات معاصر، مانعی بزرگ در حل بسیاری از مشکلات دنیای امروز است. از سوی دیگر نگاهی نو به این به اصطلاح جنگ‌های نو، منجر به این خواهد شد که به این نکته نیز توجه شود که روابط اجتماعی منجر به این جنگها و همچنین روابط درون این جنگها نیز متفاوت شده است. از سوی دیگر توجه به این مهم نیز ضروری می‌نماید که اینگونه جنگ‌های معاصر خود ممکن است به چه روابط اجتماعی منجر شود؟ در این منظر رابطه هویت‌های جمعی به ویژه هویت‌های قومی در یک رابطه دیالکتیک و همچنین متقابل با این جنگها قرار می‌گیرد. اگر این هویت‌های جمعی را غیرشخصی بدانیم که از طریق اجتماع بر ساخته می‌شوند، در فرآیند یادگیری اجتماعی تکوین می‌یابند و همچنین بر آن باشیم که «رخداد‌های مهم و ماندگار سیاسی، فرهنگی و اجتماعی به مرور بر لایه‌های هویتی گروه‌ها می‌افزاید و ساختار هویتی آنها را متحول و متأثر می‌سازد» (قاسمی، خورشیدی، ۱۳۸۹: ۶۴) به شیوه بهتری می‌توانیم به تحلیل رابطه دو سویه هویت‌های قومی مندرج در جوامع چند فرهنگی و این «جنگ‌های نو» بپردازیم.

متغیرهای متعددی می‌توان در نظر گرفت که حاکی از تغییر در طبیعت منازعات باشد، مانند بازیگران عمده و واحدهای درگیر در منازعات که بازیگران دولتی و غیر دولتی، بازیگران خصوصی و یا عمومی، گروه‌های تروریستی و... را شامل می‌شود. دوم انگیزه‌های اصلی بازیگران مانند ایدئولوژی، جداسازی سرزمین، انگیزه‌های مادی. سوم فضای درگیری: بین دولتی، داخلی،

¹ - hybrid wars

² - Privatized Wars

³ - Post- Modern Wars

منطقه‌ای یا جهانی. چهارم ابزار تکنولوژیک مورد استفاده از جنگ: سلاح‌ها و استراتژی‌های مورد استفاده. پنجم: تأثیرات انسانی، مادی و اجتماعی منازعه شامل ابعاد مختلف قربانی شدن انسانها و جابجایی اجباری. ششم: اقتصاد سیاسی و چارچوب‌های اجتماعی منازعه. (Edward, 2014:27)

از منظر کالدور امروزه با چنین زمینه‌ای از جهانی شدن، تمایز بین دولتی و غیردولتی، عمومی و خصوصی، بیرونی و داخلی، اقتصادی و سیاسی و حتی جنگ و صلح، سخت و غیر قابل تفکیک است. او این فروریختن چنین تمایزات دوگانه‌ای را هم دلیل و هم نتیجه خشونت می‌داند. کالدور تفاوت بین جنگ‌های نو و قدیم را بر اساس تفاوت بین بازیگران، اهداف، روش و شکل مالی مشخص می‌کند. او بیان می‌کند در جنگ‌های قدیمی، رزمندگان دولتی نبرد می‌کردند اما امروزه رزمندگان از بازیگران دولتی و غیردولتی، نیروهای نظامی معمولی، نیروهای خصوصی امنیتی، مزدوران، جهادگران، شبه نظامیان و... تشکیل می‌شوند. جنگ‌های قدیم برای منافع ژئوپلیتیک و یا ایدئولوژیک رخ می‌داد اما جنگ‌های جدید به نام هویت، دین، قبیله اتفاق می‌افتد. او تأکید می‌کند که این بسیج سیاسی حول محور هویت، هدف جنگ است بیش از آنکه چون گذشته وسیله جنگ باشد. از منظر روش، جنگ‌های قدیم، یک رویارویی واقعی بود، روش جنگ‌های گذشته جابجایی سرزمین از طریق ابزار نظامی بود. در جنگ‌های جدید زد و خورد رودرو اندک و کسب سرزمین از طریق ابزار سیاسی و از طریق کنترل جمعیت است که روش مرسوم در نبردها است. یک روش متداول در این میان، بی‌خانمان کردن جمعیت و پاکسازی سرزمین از کسانی است که عقاید متفاوت دارند. این روش‌ها می‌تواند "فاصله اجتماعی" را تشدید کرده به شکلی که تمایز «خود» و «دیگری» ملموس تر و بارزتر شود، فرآیندی که به گروه‌های اجتماعی و فرهنگی امکان هویت سازی می‌دهد، این فاصله قومی اما می‌تواند تاثیر اساسی در احساس همبستگی جامعه بزرگتر (در اینجا ملت) و یا روند ملت سازی داشته باشد. (عبداله‌ی، قاری زاده، ۱۳۸۲: ۶) از این رو است که فرآیند ملت سازی در جوامع از هم گسیخته ناشی از جنگ با چالش‌های جدی تری روبرو می‌شود.

در جنگ‌های نو، خشونت به صورت گسترده علیه غیر نظامیان انجام می‌شود. شکل تأمین مالی در جنگ‌های قدیم به صورت گسترده از طریق دولت‌ها و به صورت مرکزی بود؛ اما امروزه

اقتصاد جنگها دیگر مرکزی نیست. کمک‌های پراکنده مردمی و غیر مردمی، آدم ربایی، قاچاق نفت، الماس، مواد مخدر و انسان به اقتصاد جنگ یاری می‌رساند. از منظر کالدور این نظر که جنگ‌های نو به خاطر اهداف نظامی و یا اقتصادی صرف تشکیل می‌شوند، آن چنان قابل پذیرش نیست. او بیان می‌کند که سخت است که بخواهیم بین کسانی که از خشونت سیاسی به عنوان پوششی برای فعالیت‌های اقتصادی استفاده می‌کند و کسانی که به انگیزه‌های سیاسی دست به کمک و تامین مالی گروهی می‌زنند؛ تفاوت قایل شویم. (Kaldor, 2013.9)

در جنگ‌های قدیم دو طرف سعی در پیروزی در جنگ داشته‌اند، اما جنگ‌های جدید گرایش به گسترش یافتن و طولانی مدت شدن دارند. تا زمانی که یکی از طرفین دستاوردهای لازم سیاسی و اقتصادی از خشونت را بدست آورد. در حالیکه جنگ‌های قدیم با مشارکت دولت-ها رخ می‌داد، جنگ‌های نو گرایش به تضعیف دولتها دارد. (Kaldor, 2013.5-6) به صورت کلی و در یک نگاه کلی می‌توان تفاوت‌های جنگ‌های نو و قدیم را اینگونه مطرح کرد:

- اکثر جنگ‌ها امروزه درون دولتی هستند تا بین دولتی؛
- جنگ‌های نو با ناتوانی دولت، دگردیسی اجتماعی ناشی از جهانی شدن گره خورده است. این جنگ‌ها با افزایش رقابت در خصوص منابع طبیعی، تجارت غیر قانونی و نیروهای نظامی خصوصی در هم آمیخته شده که اغلب بر اساس سیاست‌های هویتی سازمان یافته‌اند؛
- منازعات قومی و مذهبی بیش از منازعات ایدئولوژیک و سیاسی گسترش یافته است؛
- قربانی کردن غیر نظامیان و بی خانمان سازی اجباری، به شکل بی‌سابقه‌ای افزوده شده است؛

- غیرنظامیان به شکل روزافزونی، عامدانه مورد هدف قرار می‌گیرند. سببیت و یکسان سازی قومی و فرهنگی، ویژگی مشخصه منازعات معاصرند؛

- سقوط اقتدار عمومی به ابهام در تمیز بین رزمندگان عمومی و خصوصی و بین نظامیان و غیر نظامیان منجر شده است. (Newman, 2014.175)

کالدور بین دو دسته از این تمایزات جنگ‌های نو و قدیم اما بیشتر تأکید می‌کند. او با ارایه آمارهایی از به عنوان مثال جنگ عراق بر این مسئله پای می‌فشارد که بی خانمان سازی غیرنظامیان به یکی از روش‌های جدی جنگ‌های نو تبدیل شده است. در عراق از ۲۰۰۶-

۲۰۰۸ نه میلیون بی خانمان وجود داشته است که نیمی از آنها پناهنده و نیمی دیگر به صورت داخلی بی خانمان شده‌اند. آنهایی که به صورت داخلی، بی خانمان می‌شوند تنها منازعات مسلحانه را تجربه نمی‌کنند؛ بلکه آنچه به عنوان "منازعه مادون دولت"^۱ یا «خشونت یک سوپه»^۲ نیز هست را تجربه می‌کنند. او بی خانمانی اجباری را معیار مناسبی برای نشان دادن شدت گرفتن نا امنی انسانی می‌داند.

از سوی دیگر کالدور در یک نگاه نو نسبت به کلاس ویتز^۳ و پیروانش بیان می‌کند سه گانه مابین دولت، مردم و نیروی نظامی از بین رفته و دیگر جنگ ابزار سیاست نیست و جدایی جنگ از سیاست رخ داده است. امروزه دیگر افراد مانند ماشین حساب عمل کرده و ساختار-های پیچیده اجتماعی، افرادی را با انگیزه‌های متفاوت بوجود آورده که به دولت شخصی شده^۴ در جنگ یا یک طرف جنگ می‌توانند تبدیل شوند. جنگ از منظر کالدور هم می‌تواند تضاد اراده‌ها (آنچنان که کلاس ویتز بیان می‌کرد) و هم یک سرمایه گذاری دو جانبه باشد. تضاد اراده‌ها باعث می‌شود که نیاز به شکست دشمن مطرح شود و سرمایه گذاری دوجانبه، نیاز طرفین را به یکدیگر برای دستیابی به خواسته‌هایشان نشان می‌دهد. از این رو کالدور تأکید می‌کند هدف در جنگ‌های نو، جنگ بی محدودیت نیست، بلکه جنگ بدون پایان و هدف است (Kaldor, 2013: 25) کالدور معتقد است جنگ‌های قدیم حداقل در حد نظریه بر مبنای مجموعه‌ای از قواعد عملی می‌شدند، قواعدی در خصوص رفتار با غیرنظامیان و اسیران و... در جنگ‌های قدیم مرز بین قهرمانان و مجرمان و جانیان و کشتار مشروع و قتل به روشنی مشخص بود. از منظر او مرز بین خشونت مشروع و مجرمانه در جنگ‌های نو از بین رفته است. به صورت کلی از منظر کالدور، یک شکل نو از تمایزات بین دوست و دشمن پدید آمده است. او بیان می‌کند که هویت‌های فرقه‌ای، احساس مشترک یک جماعت سیاسی را تحلیل می‌برند و یک جماعت سیاسی را حول مرزهای جدیدی شکل می‌دهند. اگر جنگ‌های قدیم مفهوم جدیدی از خشونت سیاسی را در کالبد تمایز دوست و دشمن پدید می‌آورد. در جنگ‌های نو،

¹ - sub state conflict

² - One side violence

³ - Clausewitz

⁴ - Personalized state

تمایز دشمن و دوست مشروعیت سیاسی را ویران می‌کند. که البته این جنگ‌ها مشترکاتی هم با جنگ‌های قدیم دارد. (Kaldor, 2013.3) به صورت کلی کالدور جنگ‌های قدیم را به عنوان مناقشات بر سر سرزمین و حاکمیت که معمولاً بین دو دولت رخ می‌دهد تعریف می‌کند و جنگ‌های نو را مسئله جدایی یا وحدت (ادغام) و مسئله همگنی یا چندگونگی جامعه می‌داند. در نظر کالدور دلایل اصلی بروز جنگ‌های نو، پایان یافتن جنگ سرد، فرآیند جهانی شدن و تضعیف و فروپاشی بسیاری از دولت‌هاست. کالدور توضیح می‌دهد که جنگ‌های نو، منازعات ایدئولوژیک نیستند؛ بلکه منازعاتی هویتی هستند که معمولاً با پاکسازی قومی، تقویت هویت افراطی و توده‌ای، جرم و جنایت خشونت بار همراه است. کالدور بحث می‌کند، هدف سیاسی جنگ‌های نو ادعای قدرت بر اساس پایه‌های در ظاهر سنتی هویت است مانند: ملت، قبیله، دین. (Saleh, 2010.228)

ب) جنگ نو در بوته نقد

با وجود نگاه عمیق و تازه کالدور و رهیافت‌هایی که برای مدیریت منازعات معاصر ارایه می‌دهد، نظریات او مورد انتقادات بیشماری چه در حوزه ترمینولوژی (واژگان جنگ و نو) و چه در خصوص معیارهای که تمیز دهنده جنگ‌های نو و قدیم هستند، قرار گرفته است. یکی از این منتقدان سینسیسا مالسویچ^۱ است. مالسویچ با بررسی داده‌های تاریخی این نظر را که منازعات داخلی و همچنین آمار قربانیان جنگ‌ها رو به فزونی نهاده را رد کرده و می‌گوید تنها این معیارهای ما است که در برخورد با حوادث و تلفات ناشی از جنگ تغییر کرده است. مالسویچ بیان می‌کند که نه تنها تعداد بسیاری از جنگ‌ها به عنوان جنگ داخلی آغاز می‌شوند ولی بعدها اندک اندک تبدیل به یک جنگ بین دولتی می‌شوند، بلکه بسیاری از جنگ‌ها عناصر هر دو را دارند. از مصادیق این نوع جنگ‌ها می‌توان جنگ دوم کنگو ۹۸-۲۰۰۳ را نام برد که شامل هشت دولت آفریقایی و ۲۴ گروه نظامی بود. (Malesevic, 2008.97-112) بن استون نقد خود را بر نظریه جنگ نو کالدور چنین مطرح می‌کند که موضع بیان شده کالدور در خصوص جهانی شدن و تأثیر آن در تکه تکه کردن سیاست هویتی نادرست است. او بیان می‌کند بر

^۱ - Sinisa Malesevic

خلاف نظریه کالدور؛ سیاست‌های هویتی و منازعات ناشی از آن به صورت بهتری در قالب جنگ‌های قدیمی فهم می‌شود. استون معتقد است با نگاهی که کالدور به چنین منازعاتی دارد، می‌توان کشتار جمعی، پاکسازی قومی و تروریسم و آنچه که منازعات با شدت کم نامیده می‌شود را نیز جنگ نامید.

او بیان می‌کند که کالدور جنگ‌های نو را یک منازعات جهانی شده می‌داند که با وجود اینکه ممکن است از لحاظ جغرافیایی در یک سطح محلی رخ دهد؛ اما این نوع جنگها وابسته به شبکه‌ای فراملی از تأمین مالی، حمایت و بسیج نیروهاست. دقیقاً آنچه که ما در عراق، افغانستان و صربستان دیدیم. از سوی دیگر استون بیان می‌کند که کالدور معتقد است که جهانی شدن، بحران هویتی را بوجود آورده و مردم احساس می‌کنند که باید هویتشان را بر مبناهای جدیدی بنیان کنند. این بحران هویت ناشی از روند جهانی شدنی است که مرزهای فرهنگی و اقتصادی که سابقاً در جهان مدرن نقشها را تعریف می‌کرده از بین برده است. مجموعه‌ای از قدرت مردم گرسنه و تصورات نادرست و اندیشه‌های دانشگاهی، جنگ‌های هویتی را خلق کرده است. این جهانی شدن مورد نظر کالدور، دوره‌ای متفاوت در جامعه بین-المللی بوجود آورده است که عده‌ای از فواید آن بهره‌مند و عده‌ای محرومند. این گروه مردم محروم وقتی می‌بینند که توانایی شرکت در فرهنگ جهانی را ندارند به جستجوی هویت و قالب‌های جدید برای قدرت می‌پردازند. از این رو جهانی شدن در یک سطح یکسان می‌کند و در سطح دیگر، تکه تکه می‌کند. استون بیان می‌کند که کالدور، در برخی از آثارش، سیاست‌های جدید حول هویت‌های خاص را به عنوان یک شکل جدید از بسیج سیاسی در برابر رشد دولت مدرن تفسیر می‌کند. (Aston, 2014, 6-9) در اینجا استون مطرح می‌کند که فهم کالدور از علل منازعات بسیار ساده‌انگارانه است. از منظر او منازعات نظامی و جنگها به همان دلایلی رخ می‌دهند که منازعات سیاسی روی می‌دهد و آن تنها مسئله قدرت است و اینکه چه کسی کنترل منافع محدود را در دست بگیرد. استون هم صدا با اسمیت بیان می‌کند که همه جنگها در زمان و مکان خودشان خاص هستند، همه آنها ریشه متمایز و فرآیندهای متفاوت دارند و این عنوان کلی جنگ‌های نو، جعلی است. او همچنین نظر کالدور را در مورد ارتباط جهانی شدن و بحران هویت نادرست دانسته و رابطه این دو انگاره را کمتر از یک رشته نازک می‌داند.

او تجدید حیات سیاست‌های هویتی را به تنهایی دلیل منازعه نمی‌داند. استون بیان می‌کند که این مهم که پایان جنگ سرد، قومیت‌گرایی و ملی‌گرایی را گسترش داد، درست است؛ اما به صورت تاریخی می‌توان نشان داد که همه منازعات برای قدرت است و قدرت دلیل پنهان پشت سر دلایل مطرح شده است. او جنگ‌های نژادی و هویتی را به هیچ وجه نو نمی‌داند. استون معتقد است که برای دستیابی به قدرت، هویت‌ها خلق می‌شوند و بر این اساس مردم ممکن است برای دستیابی به قدرت حول یک هویت یا هدف مشترک جمع شوند. از منظر استون، استفاده از هویت برای بسیج حمایت در منازعات ضروری است، حال اینها می‌تواند هویت‌های نو- بنیاد باشد یا هویت‌های کاملاً ریشه دار و تاریخی. (Aston, 2014: 9) استون از این منظر نظریه کالدور را در خصوص جنگ نو با مباحث قوم‌گرایی یکی می‌داند. نظریاتی که قوم‌گرایی را عامل بی‌ثباتی، درگیری و بحران در مناطق گوناگون جهان می‌داند. (محمد زاده ۱۳۹۰: ۲۱۲) به نظر می‌رسد هم کالدور و هم منتقدانش در تفکیک دلایل منازعات داخلی، به دلایل واقعی و جعلی، راه افراط پیش گرفته‌اند. در دنیای امروز تفکیک این دلایل در ذهنیت و عمل افراد و گروه‌ها بسیار مشکل و گاه غیر ممکن است. ممکن است در بادی امر استفاده از هویت به خصوص از سوی نخبگان و رهبران گروه‌ها برای رسیدن به قدرت باشد؛ اما در ادامه ممکن است هویت خود تبدیل به دلیل اصلی منازعه از جانب توده‌های مردم شود. همانگونه که در مطالعات قومی «نظریه‌های چند عاملی» مرز بندی سخت گذشته را بین دلایل مختلف بسیج قومی کم رنگ کرده است، در تحلیل جنگ‌های معاصر و ارتباط آن با هویت قومی نیز، این نظریات چند عاملی می‌توانند اثربخش تر باشند. (همان: ۲۲۵) از سوی دیگر استون بیان می‌کند که احیای مجدد هویت‌ها به معنای نو بودن یا غیر مشروع بودن آنها نیست. آنها برای مدتها وجود داشته‌اند و فقط در ذیل یک قدرت برتر مدیریت می‌شدند. (Aston, 2014: 10) در اینجا هم بر تحلیل استون نقدی وارد است. بسیاری از هویت‌ها ممکن است بر ساخته دنیای مدرن باشند و از سوی دیگر این مهم که عدم بیان و ادعا در خصوص هویت‌ها را در دوره‌های تاریخی متفاوت ناشی از سلطه قدرت بدانیم نیز نادرست است چرا که نه تنها برخی از هویت‌ها به خصوص هویت‌های قومی و ملی محصول دوران جدید هستند بلکه ما با اشکال جدیدی از قدرت هم روبرو هستیم. با وجود نقدهای جدی که به نظریه

جنگ‌های نو وارد است، نمی‌توان کتمان کرد که جنگ‌های دنیای معاصر ما با مجموعه‌ای از ویژگی‌های نو و کهن همراه است. به نظر می‌رسد با طرح نظریه جنگ‌های نو در محافل آکادمیک و در صحنه سیاست‌گذاری‌های دولتی و عمومی می‌توان به راهکارها و شیوه‌های جدید برای مدیریت این نوع منازعات دست یافت. بی‌شک خود واژه «جنگ نو» می‌تواند ابهام‌ها و کج فهمی‌هایی به دنبال داشته باشد و یا همانگونه که در بند بعدی توضیح داده خواهد شد، در بسیاری از مراحل، تفاوت و تفکیک بین ایدئولوژی و هویت نادرست به نظر می‌رسد؛ اما این مهم که به راستی مرزگذاری بین نظامیان و غیر نظامیان، عمومی و خصوصی، محلی، منطقه‌ای و جهانی در خلال منازعات دنیای امروز بسیار مشکل شده است، واقعیتی غیرقابل کتمان است. اختلاط منازعات هویتی با جنگ‌های چریکی، تروریستی و جرایم سازمان یافته‌ای مانند قاچاق انسان، مواد مخدر و...؛ یا آنچه که ما امروزه به صورت پدیده‌هایی چون داعش و القاعده می‌بینیم؛ نشان می‌دهد که دیگر نمی‌توان به آسانی از منازعات داخلی و تفکیک آنها با منازعات بین‌المللی سخن گفت. اما آیا می‌توان بخش گسترده‌ای از این جنگ‌های نو را، جنگ‌های هویتی نامید؟ آیا تفاوت فرهنگی که خود را با تفاوت در هویت‌ها نشان می‌دهد می‌تواند علت خصومت و منازعه بین افراد و گروه‌ها باشد؟ آیا انسان‌ها می‌توانند تنها به دلیل تفاوت‌های فرهنگی و هویت نامتشابه جان یکدیگر را بگیرند؟ برای بررسی بیشتر این پرسش‌ها، باید از سیاسی‌سازی هویت‌ها سخن گفته شود.

ج: سیاسی‌سازی هویت، علت بروز جنگ‌های نو

همانگونه که پیشتر بیان شد یکی از اساسی‌ترین تفاوت‌های دیدگاه مالسویچ و کالدور در چیستی هویت و ارتباط آن با ایدئولوژی است. کالدور جنگ‌های نو را جنگ‌های هویتی می‌داند، که ایدئولوژیک نیستند. در حالیکه مالسویچ در قالب کتاب خود با عنوان هویت به مثابه ایدئولوژی بیان می‌کند که واژه‌های گفتمان، ریتوریک و هویت در جهان امروز همان کارکرد-های ایدئولوژی را دارد.^۱ (Malsevic, 2006. 9)

^۱ - برای آگاهی از تفاوت این مفاهیم نگاه شود به: کرمانی، دلاوری، از ایدئولوژی تا گفتمان، سوزه، گفتمان و حقیقت، فصلنامه علوم اجتماعی، دوره ۲۳، شماره ۷۴، پاییز ۹۵

پیش از ورود به این مبحث جا دارد که از «سیاسی سازی هویت»^۱ هم سخن گفته شود. ارتباط هویت مردم با دغدغه‌های امنیتی چنان مسئله غامض و قرین با یکدیگری است که منجر به سیاسی شدن هویت اجتماعی می‌شود. هر چه بیشتر این هویت‌ها سیاسی شود بیشتر نوعی خشونت از خود نشان می‌دهد. از منظر صالح، ترکیب هویت جمعی با مفهومی از منافع ملی، بنیان و اساس هویت سیاسی را می‌سازد. براساس دیدگاه اندرسون که ملت را یک جماعت خیالی می‌داند، هویت سیاسی در راستای ایجاد همبستگی میان اجتماع خیالی درون قلمروی مشخص، بین ما و آنها تمایز قایل می‌شود. او بیان می‌کند که از منظر ابزار گرایان، هویت جمعی اساساً پدیده‌ای سیاسی و قابل تغییر است. (Saleh, 2013, 164) بر این اساس و آنگونه که در بند اول هم بیان شد هویت قومی و ملی هم بیش از آنکه انگاره‌های یک هویت اجتماعی را داشته باشد، یک هویت سیاسی است. از سویی دیگر اما نباید فراموش کرد که «این هویت‌های اجتماعی به لحاظ اجتماعی برساخته می‌شوند ولی در زمانی که برساخته می‌شوند، می‌توانند تثبیت شوند». (پل روی، ۱۳۹۱: ۱۶۰) بر این اساس شاید بتوان چرایی تثبیت این هویت‌های اجتماعی را در فرآیندهای ایدئولوژیک به شکل بهتری توضیح داد. از سوی دیگر طبق نظر ابزار انگاران، هویت قومی، ایدئولوژی است که نخبگان به دلایل ابزاری بوجود می‌آورند تا بتوانند قدرت سیاسی بیشتری کسب کنند و بدین طریق به اهداف خود برسند. از این منظر، نخبگان، هویت قومی و گروهی - فرهنگی را سیاسی می‌کنند تا بتوانند اعضای خود را برای حمایت از پروژه‌های سیاسی و فرهنگی بسیج کنند. مالسویچ دیدگاه خود را ابتدا با چند پیش فرض در خصوص هویت و قومیت تبیین می‌کند، این پیش فرض‌ها به خوبی در کتاب **هویت به مثابه ایدئولوژی، فهم قومیت و ملی گرایی** شرح و توضیح داده شده است که در اینجا به صورت اجمالی مورد بررسی قرار می‌گیرد. مالسویچ بیان می‌کند که هویت‌گرایی یک فرا- ایدئولوژی^۲ است و هویت‌گرایی^۳ یک پارادایم منطقی در دوران ما در ذیل نقاب و ظاهر «تیاژ به تعلق» است. در این میان است که هویت تبدیل به یک اصطلاح رمزی و استعاره شده است. (Malsevic, 2006, 33) گفتمان هویت‌گرا، مسایلی را روشن و واضح

^۱ - Politicization of identity

^۲ - Meta- Ideology

^۳ - Identitarianism

کرده است که به صورت متمایزی، غیرعادی، از لحاظ تاریخی نو و برساخته بشر است. (او در جای جای کتابش، گفتمان، ریتوریک و حتی هویت را واژگان جانشین در دوران جدید برای ایدئولوژی می‌داند). مالسویچ ایدئولوژی را همچنان یک ابزار اساسی اکتشافی برای تحلیل روایت‌های مدرنیته می‌داند. همچنین او ایدئولوژی را نه یک مفهوم ایستا، بلکه یک فرآیند پویا در نظر می‌گیرد که در دو سطح روایی^۱ و اجرایی^۲ عمل می‌کند. ممکن است ایدئولوژی‌ها در سطح روایی مانند اسلام‌گرایی، کمونیسم، سکولاریسم و محیط زیست‌گرایی متفاوت باشند؛ اما در اجرا، ابزارهای واحدی دارند. (Malsevic, 2006: 40)

از منظر مالسویچ ایدئولوژی به پایان نرسیده است بلکه در قالب هویت چند پاره شده است. بسیاری از مطالعات انسان‌شناسی نشان می‌دهد که مفهوم هویت، مخلوق و برساخته اروپای غربی است. مفاهیمی چون شخصیت، خصیصه یا ماهیت، شخص معانی و تصورات متفاوتی در جهان‌های اجتماعی مختلف دارند. در بعضی از جماعت‌های سرخپوستی به عنوان مثال برای اشیاء، حیوانات و سنگ‌ها نیز شخصیت انسانی قایل‌اند. (هویت یک مفهوم ملموس و محدود و مرزدار نیست) هویت یک مفهوم نو است که متأثر از پایان دوران فؤدالی، صنعتی شدن، شهری شدن، کم شدن اقتدار دینی و همراه با تغییر مفهوم «خود» در جهان مدرن است. برخلاف برداشت‌های فرد‌گرایانه از مفهوم خود در دنیای جدید، هویت یک مفهومی است که با تفاوت‌های فرهنگی و گروه‌محور مخلوط شده است. (Malsevic, 2006: 23) اینگونه نگاه به ایدئولوژی که مبتنی بر یک رویکرد جامعه‌شناسانه به این مفهوم است، تشکیل و حفظ انسجام گروه‌های منضبط، به منظور کسب قدرت و سود در شرایط متغیر را یکی از اهداف ایدئولوژی‌های می‌داند. (عامری، ۱۳۹۶: ۲۲) مالسویچ می‌افزاید، هم قومیت و هم ملیت همراه با هویت، مفاهیمی نو و ساخته شده در دویست سال گذشته است. دهها تعریف از قومیت و ملیت وجود دارد که بازه‌ای از عینی بودن تا ذهنی بودن، سیاسی بودن تا فرهنگی بودن، از اصالت‌گرایی تا وجود‌گرایی، از فاعل محور تا ساختار محور را در بر می‌گیرند. این مفاهیم از آمریکای شمالی تا اروپای شرقی و غربی، معانی متفاوتی را بر اذهان متبادر می‌کنند. بزرگترین مانع در تعریف قومیت،

¹ - Narrative

² - Operative

ملیت و یا هویت قومی و هویت ملی، نگاه ایستا به پدیده‌هایی است که ذاتا پویا هستند و در این میان به نادرستی به فهرست کردن معیارهایی می‌پردازند که یک گروه برای ملت یا قوم نامیده شدن باید آنها را دارا باشد. (Malsevic, 2006: 43) مالسویچ شرح می‌دهد که بهتر است هویت قومی و ملی را در زمره رویه‌های اجتماعی در نظر بگیریم. اگر گروه قومی و ملت را تنها به عنوان هویت قومی و ملی فرض کنیم، با شی‌واره کردن و ثابت انگاشتن آنها؛ هیچ انعکاسی از واقعیت را مد نظر نخواهیم داشت. مالسویچ در همراهی با «بروبکر»¹ بیان می‌کند که بسیار مفید خواهد بود اگر از «قومیت بدون گروه» (Brubaker, 2004: 11) یا از «ملت بودگی» به عنوان چارچوبی از پیشامدها و پراکندگی‌ها و یا یک پروژه سیاسی یا یک روال سازماندهی شده، سخن بگوییم. نگاه به قومیت نه به عنوان یک گروه، بلکه شکلی از روابط اجتماعی و به صورت مشابهی ملت بودگی به عنوان مجموعه‌ای پویا از یک فرآیند تاریخی، بایستی صورت بگیرد. در اینجا منظور آن نیست که هیچ تفاوت فرهنگی وجود ندارد؛ بلکه توجه به این نکته است که در بیان مبهم هویت قومی، قومیت یک عمل اجتماعی سیاسی شده است. فرآیندی که از تمایزهای فرهنگی، سخن می‌گوید که سیاسی شده‌اند. در حقیقت نباید قومیت را مترادف تفاوت فرهنگی (به عنوان یک اکثریت بزرگ از رویه‌های فرهنگی که به ندرت سیاسی شده‌اند) نگریم. در جایی که فرهنگ یک تفاوت جمعی زنده است، باید قومیت به عنوان پاره‌ای از فرهنگ وسیعی که کمتر واقعی و زنده است، در نظر گرفته شود. (Brubaker, 2004: 26) در مورد ملت این بیان، حتی جدی‌تر است. ملت آنگونه که تحلیل‌گرایان می‌گویند یک قومیت سیاسی شده نیست، نه تنها این جمله حشو و زاید است زیرا خود قومیت پیشاپیش یک فرهنگ سیاسی شده است. ملی‌گرایی یک ایدئولوژی قدرتمند است. هیچ چیز طبیعی و بدیهی در مورد ملت وجود ندارد؛ زیرا ملی‌گرایی شرایط یک ایدئولوژی کامل را دارا است. (Malsevic, 2006: 29) برخلاف هویت، واژه‌های ملت و قومیت، دارای بنیانی قانونی و نهادی در قالب ساختار و شکل شده‌اند؛ مانند اقلیت قومی، گروه قومی، ملیت که همین امر آثار مخرب شی‌واره شدن آنها را افزوده است. این شی‌واره کردن فرآیندهای پویا، شکلی از سرکوب است که افراد را به اجتماعات غیر داوطلبانه ملحق می‌کند. در چنین وضعیت‌هایی، تفاوت فرهنگی

¹ - Brubaker

که یک مفهوم سیال، رونده و متحرک است، ایستا و مدون می‌شود و می‌تواند جلوی تغییرات اجتماعی را بگیرد. اغلب برداشت‌های قانونی و عمومی از قومیت و ملیت، دارای مشکلات فراوانی در اجرا به دلیل عملی کردن نظریه‌ای غیر جامعه‌شناختانه از تمایز فرهنگی است (Malsevic, 2006. 26- 28) برخلاف ریشه‌های فردگرایانه هویت، گفتمان هویت در دوران پست مدرن بیشتر دارای انگاره‌های جمعی شد. به جای مفهوم فردی کشف خود، هویت بیشتر با انگاره‌های فرهنگی، گروه محور و تفاوت خود را نمایان کرد. برخلاف تمرکز بسیار بر خود مختاری فردی، جهان پسا روشنفکری، گفتمان هویتی گروه محور ارایه داده است. چرا واژه هویت و قومیت جای مفاهیم اجتماعی چون نژاد را گرفت؟ جهان پس از دادگاه نورنبرگ در صدد بود تا مفهوم جدید اجتماعی را که هر دوی تمایزات فیزیکی و فرهنگی را نشان دهد، مطرح کند و در حالیکه واژه جدی نباید خاطرات دوران نازی را به یاد آورد. از این رو هویت تبدیل به برجسی شد که مجموعه متفاوت و متناقضی از بحران‌ها را بازشناسایی می‌کند. هویت تبدیل به یک پاسخ جهان شمول برای همه چالش‌ها و پیچیدگی‌های قرن حاضر شد. (Masevic, 2008. 34) از نظر مالسویچ آسان نیست که رویه‌های گفتمانی را تحلیل کرد و بازشناخت. به این خاطر که آنها بی‌نهایت واضح، طبیعی و روشن‌اند. به عنوان نمونه به سختی می‌توان خود را از چارچوب ملت‌ها، وا رهاوند. یا خود را از عادت‌ها، مفاهیم و فرضیات روزمره در این خصوص، رها کرد. این دقیقاً همان هدفی است که یک پروژه ایدیئولوگ موفق، در صدد اجرایی کردن آن است. (Malsevic, 2008. 108) استدلال اصلی مالسویچ بر این مهم استوار است که قومیت و ملیت بیش از آنکه با هویت در ارتباط باشند با ایدیئولوژی همراهند. شاید اگر مالسویچ به جای هویت به مثابه ایدیئولوژی، از هویت ایدیئولوژی شده و یا ایدیئولوژی‌های هویت‌گرا سخن می‌گفت، از پیچیدگی‌های این اصطلاح کاسته می‌شد. زیرا با مترادف کردن دو واژه مبهم و پیچیده چون هویت و ایدیئولوژی، تنها به درهم آمیختگی و آشفتگی، مطالعات دامن زده می‌شود. بی‌شک توجه به این مهم سازنده خواهد بود که نگاه ایستا و ایدیئولوژی وار به مفاهیم هویتی، هویت قومی و ملی، نه تنها می‌تواند برای فرد و آزادی او، بحران ساز باشد، بلکه می‌تواند روابط درون گروهی و بین گروهی را نیز با بحران‌های متعددی روبرو کند. نکته دیگر شایسته اهمیت آن است که با وجود لزوم تمایز بین تفاوت فرهنگی و هویت قومی و

ملی، این تفکیک حتی هم محیط دانشگاهی و آکادمیک به راحتی قابل تشخیص نیست، در عالم واقع که دیگر تمایز بین هویت فرهنگی و تفاوت فرهنگی سخت تر و غیر ممکن خواهد شد. اما نباید فراموش کرد که عبارتهای حقوقی و حق سازی در خصوص مفاهیمی چون تفاوت فرهنگی، هویت فرهنگی، حقوق اقلیت‌های قومی و حتی حق تعیین سرنوشت ملت‌ها، بدون نگاه جامعه شناختانه، مسبب بسیاری از کج فهمی‌ها، سوبرداشته‌ها و بحران‌های جهان معاصر است.

د: هویت یا محرومیت، واکاوی ریشه‌های جنگ نو

منازعات داخلی در دو قرن اخیر، به دلایل و علل متفاوتی رخ می‌دهد و همچنین در قالب اشکال متفاوتی، دیده می‌شود. اما آنچه که بادی امر به ذهن متبادر می‌شود، این است که در جوامعی که از چندگونگی فرهنگی و قومی برخوردارند، منازعات داخلی بیشتر به چشم می‌خورد. به عبارت دیگر منازعات داخلی عموماً با خشونت قومی، کشتار دسته جمعی، پاکسازی قومی همراه است. سوالی که این مقاله در پی پاسخ دادن به آن بوده است، این است که: آیا تفاوت و چندگونگی فرهنگی، می‌تواند به تنهایی باعث منازعات داخلی باشد و یا به عبارت دیگر آیا انسانها یکدیگر را به دلیل تفاوت فرهنگی از بین می‌برند؟ برای کمک به روشن شدن اینگونه پرسش‌ها، باید چنین گفت که دو نگاه کلی، با پیش فرض‌های مختلف، در این خصوص وجود دارد. گروهی از اندیشه‌ورزان بر این باورند که اختلافات بیولوژیکی و فرهنگی علت بروز مخاصمات است و گروه دیگری که معتقدند تفاوت فرهنگی به نوبه خود علت بروز منازعات نیست، بلکه علل اقتصادی، تبعیض و قدرت سیاسی در منازعات تعیین کننده‌اند. گروه اول را ازلی‌گرایان^۱ و گروه دوم را ابزار‌گرایان^۲ می‌نامند. ازلی‌گرایان ادعا می‌کنند که قومیت یک عنصر غیر قابل تغییر است که عامل منازعات قومی به واسطه نفرت باستانی است. ابزار‌انگاران معتقدند نگاه ازلی‌گرایانه ساده کردن چالشی است که بسیار پیچیده تر است و اصولاً بعد از منازعه است که دشمنان قوم‌گرا بوجود می‌آیند. ابزار‌انگاران نفرت قومی را رد می‌کنند و قومیت را بیشتر ابزاری می‌دانند که گروه‌ها یا افراد از آن برای رسیدن به اهدافشان استفاده می‌کنند.

^۱ -Primordialist

^۲ - Instrumentalist

(Randall, 2006.540) این نگاه را می‌توان در آنچه که دیدگاه طبیعی گرا^۱ نیز می‌نامند، ملاحظه کرد. نویسندگان بسیاری استدلال می‌کنند که جنگ در فضای رقابتی بر سر منابع کمیاب و استراتژیک انسانی برای بقای ژنتیکی بوجود می‌آید. در این دیدگاه جنگ و همبستگی گروهی یک بنیان ژنتیکی دارد. به صورت خلاصه، جنگ نتیجه رقابت گروهی خویشاوند محور است. با وجود بنیان‌های نظری نزدیک این دو گروه، گروه دوم بیشتر بر خصوصیات فرهنگی تأکید دارند تا ساختارهای بیولوژیک. آنها جنگ را ریشه دار در ساختارهای فرهنگی می‌دانند. به عبارت کی گن^۲ «جنگ جاودانه سازی فرهنگ است» (Malesevic, 2010.75) این نظر را می‌توان ساده سازی جنگ‌های دنیای امروز دانست. اما ابزار گرایان گروه را تنها محصول یک کنش دوسویه نمی‌دانند بلکه از منظر آنان گروه برآمده از یک کنش چند سویه است. خود گروه بر این اساس می‌تواند تابعی از شرایط محیط و خشونت باشد و در یک رابطه دیالکتیک با خشونت و دیگر رویه‌های اجتماعی قرار بگیرد. همچنین این دیدگاه گروه را یک موجودیت مرزدار و ایستا نمی‌داند. در این دیدگاه، بر انتخاب‌های فردی و ارتباط آن با گروه، تأکید می‌شود.^۳ به نظر غیر ممکن می‌رسد که بپنداریم صدها هزار فرد متعلق به یک گروه یا ملت خاص به صورت جمعی یک خصیصه یکسان داشته باشند. آنها به آسانی گروه را یک مفروض فرهنگی معین تحلیل می‌کنند که دقیقاً با یک روش واحد عمل می‌کند. تکنولوژی‌های جدید نشان می‌دهد که روش‌هایی مانند کشتار از راه دور با تکیه بر قدرت علم و یا نیروی هوایی و بدون نیاز به قدرت روانی و پرخاشگری انسان، جنگ را پیش می‌برد. در واقع موفقیت در جنگ وابسته به یک عقلانیت و حسابگری با ابزارهای مختلف است.

بر مبنای دیدگاه ابزارگرایان، رفتار قومی و پیکارهای قومی محصول دیوانگی جمعی نیست، بلکه محصول خردمندی فردی است. افراد مشارکت در چنین کنش‌هایی را انتخاب می‌کنند چون سایر گزینه‌ها همیشه پرهزینه‌اند. بسیج قومی، جدایی طلبی، احیای قومیت، جنگ‌های قومی، همه تحت عنوان بهترین گزینه موجود پیش روی فرد در مقابل محدودیت‌ها قرار می‌-

^۱ - Naturalist

^۲ - Keegan

^۳ - برای درک بهتر چیستی گروه، جامعه، جماعت نگاه شود به: سعید مدنی قهفرخی، جماعت‌گرایی و برنامه‌های جماعت

محور، نشر یادآور، ۱۳۹۶، تهران

گیرد. از سوی دیگر در این دیدگاه بر نقش نخبگان و دستکاری آنها نیز در منازعات تأکید می‌شود. آنها در برخی از شرح‌های خود، منازعه را محصول دستکاری نخبگان می‌دانند. (مالسویچ، ۱۳۹۰: ۳۳) در دیدگاه ابزاری، برخلاف دیدگاه ازلی و طبیعی، ابعاد فرهنگی و تأثیر آن در انتخاب‌های افراد نادیده گرفته می‌شود. این دو نگاه را به صورت دیدگاه‌های سخت و نرم هم بیان می‌کنند. در دیدگاه سخت، گروه قومی یک واحد مرزدار و ثابت نگریسته می‌شود که بر اساس یک حس قومی از مشترکات، آماده وفاداری قابل توجه است. در دیدگاه نرم گروه قومی، مرزهایی چالش‌زا و انعطاف‌پذیر دارد و همبستگی‌اش بر مبنای ماهیت مادی است تا وابستگی‌های احساسی. اعضای گروه می‌توانند تأثیر بپذیرند و محاسبه‌گر باشند. دیدگاه نرم، گروه را تجزیه می‌کند به انگیزه‌های فردی که اعضایش گروه را به عنوان ابزاری برای پیگیری منافعشان می‌دانند و رفتار آنها بیشتر بر مبنای محاسبه‌گری است تا یک حس مشترک گروهی. در دیدگاه نرم به نقش نخبگان و رهبران بیشتر تأکید می‌شود. (Horowitz, 2000.33)

اگر دیدگاه سخت یا ازلی‌گرا را بپذیریم، باید در تاریخ مدام شاهد جنگ و درگیری بین جوامع مختلف می‌بودیم. اگر تنها صحبت کردن با زبانی متفاوت، اجرای آداب و رسوم متفاوت و یا عبادت خداوندان متفاوت علت جنگ بود، در طول تاریخ جوامع باید همواره در حال نبرد می‌بودند. (Malesevic, 2010.183)

از سوی دیگر ما به تعداد بی‌شماری گروه‌های فرهنگی کوچک و بزرگ روبرو هستیم. هر گروه فرهنگی خود می‌تواند به گروه‌های کوچکتر تبدیل شود و یا خود عضوی از یک گروه بزرگتر باشد. پس شباهت‌ها و تفاوت‌های بین گروهی به شدت نسبی است و یک فرد در یک زمان می‌تواند عضو گروه‌های متعدد باشد. اگر دیدگاه طبیعت‌گرا را بپذیریم، باید به این سوال پاسخ دهیم تحت چه شرایطی، یک فرد، بر اساس شباهت‌ها و حس اشتراک به یک گروه (خاص که عضو آن است) دست به عمل خشونت‌آمیز می‌زند؟ به نظر می‌رسد با داده‌های اخیر جامعه‌شناسانه و انسان‌شناسانه بسیار سخت است که دیدگاه طبیعت‌گرا یا ازلی‌گرا را به عنوان شرح‌دهنده منازعات قومی بپذیریم. با وجود اینکه دیدگاه طبیعت‌گرا در خارج از محیط دانشگاهی و آکادمیک بسیار محبوب باقی مانده است؛ اما آنچه که ساختارگرایان نامیده می‌شوند، بیش از آنکه همبستگی گروهی را دلیل خشونت‌ورزی بدانند آن را نتیجه آن می‌-

دانند. (Malsevic, 2010.185) آنها بیان می‌کنند که پیوندهای گروهی عامل جنگ نیست، بلکه نتیجه و معلول جنگ است. اندیشه ورزانی مانند «تیلی»^۱ و «من»^۲ ویژگی بی قانونی و هرج و مرج نظام بین‌المللی دولتی را، که اغلب منجر به بی اعتمادی بین دولت و ملت می‌شود، را علتی می‌دانند که گروه‌ها برای مبارزه با آن و با هدف حمایت از امنیت خود، بر اساس آن مدعی خودمختاری و یا استقلال می‌شوند. در این تعریف ملی‌گرایی محصول «معمای امنیت»^۳ تلقی می‌شود. گروه دیگری از ساختارگرایان بیان می‌کنند که رفتار گروهی و جمعی در وضعیت‌هایی رخ می‌دهد که افراد شباهت‌های فرهنگی‌شان را به قصد اهداف فردی دستکاری می‌کنند. (Tanja, 2000.229) این دیدگاه با وجود همه دستاوردهایی که در خصوص منازعات قومی دارد. بین گروه‌های فرهنگی بزرگ و کوچک و حتی گروه‌های قومی و ملی تفاوتی قابل نیست. بین آنچه که آندرسون به عبارتی جماعت‌های تصویری می‌نامد و گروه‌هایی که افرادش تجربه ارتباط رودرو را دارند.

بر مبنای تقسیم بندی دیگر، خشونت‌های سیاسی بر سه پیش شرط استوارند که منجر به بسیج گروه‌ها در راه خشونت می‌شوند. این سه پیش شرط عبارتند از: هویت، محرومیت و فرصت. در رابطه با معیار اول، می‌توان گفت: ممکن است برای یک بسیج گروهی در راستای اقدامات خشونت آمیز، هویت ابرار لازم باشد اما نمی‌تواند علت باشد. زیرا همانگونه که بیان شد، هویت یک فرآیند سیاسی شده و دستکاری شده است. اما محرومیت و فرصت دو گزینه شایسته تامل‌اند. بسیاری از تحقیقات نشان می‌دهد که جنگ‌های داخلی به دلیل «حرص و آز» یا منافع خصوصی صورت می‌گیرد. (Gleditsch, 2007.301) تد رابرت گر، در کتاب خود چرا انسان‌ها شورش می‌کنند (گر، ۱۳۸۸: ۲۰) به خوبی به این علل پرداخته است. او محرومیت نسبی را عامل اصلی شورش مردم می‌داند. گر محرومیت نسبی را تصور وجود تفاوت میان انتظارات ارزشی انسانها و توانایی ارزشی آنها تعریف می‌کند. انتظارات ارزشی کالاها و شرایط زندگی هستند که مردم خود را مستحق آنها می‌دانند، توانایی‌های ارزشی کالاها و شرایطی هستند که فکر می‌کنند در صورت در اختیار داشتن ابزارهای اجتماعی می‌توانند آنها را به

^۱ - Tilly

^۲ - Mann

^۳ - security dilemma

دست آورند و حفظ کنند. نکته در اینجاست که بسیاری از شرایط اجتماعی و نگرش‌هایی که خشونت را تسهیل می‌کند، ممکن است طی دوره‌ای طولانی در جامعه‌ای موجود باشد و تغییری نیابد تنها هنگامی در تکوین خشونت، نقش پیدا کند و عمل نماید که گستره و شدت محرومیت نسبی افزایش می‌یابد. (همان: ۲۹)

گر در تعریفی جامع‌تر «محرومیت نسبی» چنین بیان می‌کند که مردم ممکن است با توجه به انتظاراتشان، احساس محرومیت کنند. اما یک ناظر عینی آنان را نیازمند قلمداد نکند. اگر مردم هیچ دلیلی برای انتظار یا امید به بیش از آنچه دارند، نداشته باشند، نسبت به آنچه که دارند کمتر ناراضی می‌شوند یا حتی بد آنچه دارند شاکر خواهند بود. (گر، ۱۳۸۸: ۴۷)

اینجاست که به نحو روشنی گر به نقش حرص و آز و حتی حساب‌گری انسانها در اعتراض و رفتار خشونت آمیز اشاره می‌کند. اما یک فرد بر چه اساسی می‌تواند احساس نارضایتی کند و یا فرد با چه معیارهایی خود را مقایسه می‌کند؟ «مرجع یک فرد می‌تواند، وضعیت گذشته خود وی، آرمان انتزاعی یا معیارهایی باشد که یک رهبر و نیز یک گروه مرجع، طراحی می‌کند». (همان: ۱۸۹) بر این اساس، حتی می‌توان گفت معیار می‌تواند حقوق مطرح شده در قالب قانون اساسی یک کشور و یا حقوق بشر بین‌الملل باشد و حقوق خود معیاری برای نارضایتی از وضع موجود باشد. به گفته وی مبنای انتظارات فرد، احساس استحقاق است. مبنای این استحقاق ممکن است چیزهایی باشد که پیشینیان از آن بهره‌مندند، چیزی که خود در گذشته دارا بوده (اینجا به محرومیت اشاره می‌کند) چیزی که سنت است و یا موقعیت خود در ارتباط با دیگران. گر بیان می‌کند بیشتر نارضایتی‌ها در جهان مدرن سیاسی نیستند بلکه سیاسی شده‌اند. دو ویژگی جوامع معاصر در متمرکز شدن نارضایتی‌های مختلف در نظام سیاسی نقش داشته است، ابهام در خاستگاه بسیاری از محرومیت‌ها در جوامعی که به طور روز افزون پیچیده می‌شوند و گستره رو به توسعه مسئولیت حکومت برای حل تعارض در زمینه توزیع ارزش‌ها و ایجاد ارزش‌های جدید. (گر، ۱۳۸۰: ۲۲۲) رابرت گر در بخشی دیگر از اثر تاثیرگذار خود، علت گسترش تمایل به پذیرش ایدئولوژی‌های جدید در برخی جوامع را چنین بیان می‌کند؛ در جوامع در حال نوسازی و یا نوسازی شده، ریشه بسیاری از محرومیت‌های مردم، مبهم است. آگاه‌ترین شهروندان نیز ممکن است در شناسایی گروه یا نهاد مسئول تورم،

بیکاری، زوال اخلاق مذهبی و یا عدم امنیت منزلتی دچار مشکل شود. اگر مردم شدیداً ناراضی باشد و نتواند منابع عینی مسئولیت را در محیط اجتماعی بیابد، مستعد پذیرش آموزش‌های جدید می‌شود. گر بیان می‌کند که «اگر شدیداً ناراضی باشیم، مستعد پذیرش ایدئولوژی‌های جدید و باورهای ساده‌تری می‌شویم که بر درستی و سودمندی استفاده از خشونت تأکید می‌کند». (گر، ۱۳۸۸: ۲۲۴) البته وی معتقد به این مهم نیست که همه رفتار کنشگرانه خشونت آمیز انسان، عقلانی است. او برخی از رفتارهای انسان را در ذیل خشونت سیاسی، غیر عقلانی می‌داند ولی بیان می‌کند این رفتارها هیچگاه بدون دلیل به وقوع نمی‌پیوندد. گر در نهایت بیان می‌کند تلاش برای قابل درک کردن خشونت سیاسی نباید سبب آن شود که آن را اجتناب ناپذیر و ضروری بدانیم، بلکه باید همواره برای حل آن بکوشیم. (همان: ۴۱۴)

و: دستاورد؛ ریشه جنگ‌های نو فراتر از چندگونگی فرهنگی

چنانکه برخی معتقدند که در عصر پسامدرن و به تبعیت از برخی مکاتب نوین، در عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی در گستره داخلی و بین‌المللی، مرز میان دولت‌ها، افراد و گروه‌ها در نوردیده شده است و حاکمیت متکثر را شکل داده است. (ویژه، پتفت، ۱۳۹۵: ۲۵) ما می‌توانیم این متکثر شدن پدیده‌ها در حوزه اجتماع انسانی را، به خصوص در مورد قدرت، در حیطه‌هایی فراتر از حکومت نیز ببینیم. به شکلی که مشاهده اشکالی نو از قدرت باشیم که قدرت مرکزی حکومت‌ها را به اشکال جدی تری به چالش می‌کشد. «عصر کنونی شاهد تاثیر و تاثر متقابل قدرت‌هاست تا در عرصه رقابت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به دنبال ارایه گفتمان خود در غالب حقیقت باشند، این قدرت در جایی متمرکز نیست و در همه جا و همه چیز وجود دارد» (همان: ۲۸) در عرصه رقابت‌های سیاسی و اجتماعی چه در بعد داخلی و چه در بعد بین‌المللی، نزاع بر سر قدرت امروز با مفاهیم هویت، قومیت و همچنین ملت گره خورده است. خود این مفاهیم اما از منظری، همانگونه که هدف این مقاله شرح آن بود، پدیده‌هایی چند بعدی و سیالند که مرزگذاری آنها بسیار مشکل است. در جامعه و علم مرتبط با آن «جامعه‌شناسی» این موضوعات دارای تعریف و مفهوم خاص و روشنی نیستند و اندیشه ورزان مختلف درخصوص آنها، نظریات متفاوتی دارند و البته مردم هم در جوامع گوناگون برداشتی متفاوت

از این برچسب‌ها و نامها دارند. اما این تنها بخشی از ماجراست. فهم هویت‌های قومی در بستر دیگر پدیده‌های اجتماعی و در رابطه دو سوبه و چند سوبه به خصوص با اشکال قدرت، به درک نقش آن در اجتماع انسانی امروز ما کمک شایانی می‌کند. از سوی دیگر این مفاهیم با تحولات سریع امروزه در جوامع انسانی نیز دچار تغییراتی بسیار می‌شوند. اینکه هویت، قومیت و ملیت آیا همان کارکرد سابق را در جوامع دارند و یا حتی مفاهیمی نو و مدرن هستند که در قالب گفتمان، ایدئولوژی و یا ریتوریک می‌توانند داعیه دار تغییرات اجتماعی و حتی بحران‌های جدی در پیش روی گروه‌های انسانی شوند، به شکل کلیدی می‌تواند به نظامی حقوقی خط مشی‌هایی ارائه دهد که چگونه می‌تواند و بایستی بر این پدیده‌ها نظارت کند. در جامعه بین‌المللی، هرچه بیشتر بر بازیگری دیگر بازیگران در کنار دولت تاکید می‌شود و هر چه به شکل جدی‌تری حقوق بین‌الملل به شناسایی گروه‌ها به عنوان دارندگان و صاحبان حق می‌پردازد، ما شاهد تاثیرگذاری این بازیگران جدید در عرصه‌های دیگر اجتماعی هم خواهیم بود. یکی از این عرصه‌ها، صحنه رقابت‌های سیاسی و جنگ‌ها است.

نتیجه گیری

تلاش این مقاله بر آن بود که به چالش‌های فرا روی این مفاهیم در قالب آنچه که «جنگ نو» نامیده می‌شود، بپردازد. به نظر می‌رسد که گفتمان حقوق بشر و نظام حقوق بین‌الملل نتوانسته است همگام با تحولات پس از جنگ سرد؛ نگاهی روزآمد به پدیده جنگ به شکل کلی و واکاوی رابطه آن با چندگونگی فرهنگی داشته باشد. از سوی دیگر نگاه حقوق بین‌الملل به مفاهیم هویت، قومیت و حتی ملیت کمتر به مثابه مفاهیمی پویا و سیال است. درحالی‌که به نظر می‌رسد، حتی اگر پذیرفته شود که هویت قومی و ملی عمری طولانی‌تر از سیصد سال در تاریخ بشر دارد، آنچه ما امروزه به عنوان هویت قومی و یا هویت ملی می‌پنداریم، با آنچه که در دوران پیشا مدرن بوده است، متفاوت است. بر این اساس آنچه که ما به عنوان هولوکاست در قرن گذشته دیده‌ایم، ماهیتی متفاوت با آنچه که بیزاری باستانی از قوم یهود خوانده می‌شود، دارد. (مالسویچ ۲۰۱۳: ۴۵) بر همین اساس منازعاتی که به ظاهر با محوریت قومی، ملی رخ می‌دهد و یا به عبارت بهتر منازعات فرهنگی، «از آن جهت که تفاوت‌های فرهنگی در میان سایر تفاوت‌هایی که گروه‌های قومی را از هم منفک می‌کنند، مشخص‌تر است»، متفاوت

است از آنچه که در دوران پیشامدرن روی داده است (Hrowitz, 2001: 10) و حتی می‌توان همگام با کالدور (نه در همه ابعاد) مدعی شد که ما در دهه‌های اخیر به راستی با جنگ‌هایی «نو» روبرو بوده و هستیم. البته شایان ذکر است، برخلاف کالدور که هویت را محور این جنگ-ها می‌داند، نمی‌توان تماما علت اولیه و آغاز کننده منازعات معاصر را هویت‌های قومی و گروهی دانست. منازعات داخلی که درصد زیادی از آن را منازعات به ظاهر «هویت محور» تشکیل می‌دهد، علل پیچیده و متنوعی دارد. عللی که شناخت آنها بایستی در اولویت مسئولیت‌های حقوق بین‌الملل برای برقراری حفظ صلح و امنیت قرار گیرد.

به نظر ویپ من (Wippman, 1998: 282) همه زوایای یک منازعه قومی باید از منظر حقوق بین‌الملل مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد زیرا این موضوع قلب حقوق بین‌الملل را که مشروعیت دولت‌ها و حکومت‌هاست، نشانه گرفته است. بدیهی است که این منازعات محور و هدف حقوق بین‌الملل را نیز نشانه گرفته است که صلح و امنیت بین‌المللی است. هر چند که گروهی مانند کرون معتقدند در جوامع ماقبل صنعتی نیز تمایز بین جنگ داخلی و خارجی بسیار ضعیف بوده است و جنگ‌ها هم تنها بر انگیزه‌های اقتصادی و کشورگشایی متکی نبوده است. (کرون، ۱۳۹۳: ۱۲۱) اما نمی‌توان این واقعیت را نادیده انگاشت که ما تحت لوای نام جنگ، با شکلی نو و البته پیچیده تر از منازعات روبرو هستیم. به همین دلیل ضروری می‌نماید، قدم اول نظام حقوق بین‌الملل معاصر شناسایی این شکل نو منازعات است تا پس از آن به صورت کارآمدتری بتواند در مسیر پیشگیری و یا مقابله با این منازعات نقش آفرینی کند.

منابع فارسی

کتب

- کرون، پاتریشا، (۱۳۹۳)، جامعه‌های ماقبل صنعتی (کالبدشکافی جهان پیشا مدرن)، مسعود جعفری، نشر ماهی، تهران
- گر، تد رابرت (۱۳۸۸)، چرا انسانها شورش می‌کنند؟ ترجمه علی مرشدی زاد، پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ سوم، تهران
- مدنی قهفرخی، سعید (۱۳۹۶)، جماعت‌گرایی و برنامه‌های جماعت محور، نشر یادآوران
- مالمسویچ، سینسا (۱۳۹۰)، جامعه‌شناسی قومیت، انتشارات سبزان، تهران

مقالات

- شادرور، محمد زاده، (۱۳۹۰)، عوامل موثر بر پیوستگی و گسستگی قوم‌گرایی سیاسی، فصلنامه علوم اجتماعی، دوره ۱۸، شماره ۵۴
- پل روی، دیگران (۱۳۹۱)، خشونت قومی و محظور امنیتی، عسگر قهرمان پور، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- قاسمی، خورشیدی (۱۳۸۹)، همسازی هویت ملی و قومی در ایران و رویکرد اقوام ایرانی به وحدت ملی و حق تعیین سرنوشت، فصلنامه علوم اجتماعی، شماره ۵۰، دوره ۱۷
- کرمانی، دلاوری، (۱۳۹۵)، از ایدیولوژی تا گفتمان، سوژه، گفتمان و حقیقت، فصلنامه علوم اجتماعی، دوره ۲۳، شماره ۷۴
- ویژه، پتفت (۱۳۹۵)، واکاوی مفهوم پسامدرن حاکمیت از دیدگاه حقوق عمومی با تأکید بر اندیشه‌های فوکو، فصلنامه پژوهش حقوق عمومی، سال هجدهم، شماره ۵۲

منابع انگلیسی

BOOKS

- Brubaker Rogers (2006), **Ethnicity without groups**, president and fellows of Harvard College, United State
- David Wippman (1998), **International Law and Ethnic Conflict**, Cornell University Press
- Horowitz Donald (2001), **Ethnic group in conflict**, university of colifornia press

- Malesevic Sinisa (2006), **Identity as ideology**, understanding ethnicity and nationalism, Palgrave Macmillan.

- Malesevic Sinisa (2010), **the sociology of war and violence**, University College Dublin.

Articles

- Aston Ben (2005), **Critically assess KALDORs assertion that new wars have to be understood in the context of the process known as globalization**, global politics and violence, <http://benaston.com/cgi-sys/suspendedpage.cgi>, access on 6/ 7/ 2014

- Blimes Randall j (2006), **Indirect effect of ethnic heterogeneity on the likelihood of civil war onset**, Journal of Conflict Resolution August vol. 50 no

- Gleditsch Kristian Skrede (2007), **Transnational dimensions of civil war**, Journal of Peace Research May 2007 vol. 44 no

- Kaldor Mary(2005), **Old war, Cold war, New war, and war on terro**, International Politics, Volume 42, Number 4, 1 December

- Saleh Alam (2010), **Broadening the Concept of Security: Identity and Societal Security**, Geopolitics Quarterly, Volume: 6, No 4, winter

- Saleh Alam (2013), **Relative deprivation theory, nationalism, ethnicity and identity conflict**, Archive of SID, Geopolitics Quarterly, Volume:8, No 4

-Tanja Elina (2000), **Colorful Community or Ethnic Witches' Brew? Multiethnicity and Domestic Conflict during and after the Cold War**, the Journal of Conflict Resolution, Vol. 44, No. 2, April

Site

- Kaldor Mary (2013), **In defence of new wars, stability**2(1):4, pp 1-16, <http://www.stabilityjournal.org/articles/10.5334/sta.at>, ACCESS ON 6/10/2014.

- Malesevic Sinisa (2008), **The sociology of new wars? Assessing the causes and objectives of contemporary violent conflict**, international political sociology, <http://onlinelibrary.wiley.com/doi/10.1111/j.1749-5687.2008.00038.x/full>, access on 10/11/2013

-Newman Edward (2014), **The new wars debate: a historical perspective is needed**, peace and governance programme, UN university, Tokyo, Japan, <http://citeseerx.ist.psu.edu/viewdoc/download?doi=10.1.1.469.4895&rep=rep1&type=pdf>, access on 20/7/2014